



ISSN:2423-7663



فصلنامه علمی - پژوهشی مهدویت
سال هفدهم / شماره شصت و نهم / زمستان ۱۴۰۲

بازخوانی اندیشه ضرورت تشکیل حکومت جهانی*

نصرت الله آیتی^۱

چکیده

مسئله ضرورت تشکیل حکومت جهانی صالحان از باورهای های تردیدناپذیر اسلامی است در این باره پرسش های متعددی قابل طرح است از جمله این که آیا اندیشه تشکیل حکومت جهانی صرفاً یک باور مذهبی تعبدی است یا این که آن را با دلایل عقلی نیز می تواند اثبات نمود و پرسش دیگر این که اگر ما به کمک دلایل عقلی اثبات کردیم که جوامع برای رسیدن به سعادت واقعی چاره ای جز حرکت به سوی یکپارچه شدن و برداشتن مرزهای اعتباری ندارند آیا می توان ادعا کرد که اساساً حرکت طبیعی جوامع به سمت یکپارچه شدن است و جوامع خواه ناخواه به این سو حرکت خواهند کرد. در نوشتار پیش رو کوشیده شده با روش توصیفی - تحلیلی به پرسش های یاد شده پاسخ داده شود. ضرورت توزیع عادلانه نعمت های خدادادی و ضرورت امنیت و صلح جهانی از جمله دلایلی است که ضرورت وجود حکومت یکپارچه جهانی را ضرورت می بخشد و تکاملی بودن حرکت تاریخ که ریشه در ساخت و بافت انسان دارد نیز می تواند اثبات کننده این مطلب باشد که سیر طبیعی حرکت جوامع به سمت یکپارچه شدن و تشکیل حکومت جهانی خواهد بود.

واژگان کلیدی

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه له، حکومت عدل جهانی، حکومت جهانی، صلح جهانی، امنیت جهانی.

مقدمه

اندیشه تشکیل حکومت عدل جهانی در آخرالزمان توسط مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه له یکی از باورهای اصیل اسلامی است براساس این باور جهان پس از طی دوران ظلم، جهالت و تشتت شاهد برپایی حکومتی جهانی و یکپارچه با راهبری و زعامت آخرین حجت الهی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه له خواهد بود و آن حضرت در دولت خود جهان و انسان را از نو خواهد ساخت و همه فضائل و خوبی ها را در بهترین شکلش خواهد گستراند. درباره این باور اسلامی

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۳

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم، ایران (ayati110@yahoo.com).

پرسش‌های متعددی قابل طرح است نخست این‌که آیا اندیشه تشکیل حکومت جهانی صرفاً یک باور مذهبی است که بایستی آن را تعبداً پذیرفت و یا این‌که در این‌جا دلایل عقلی نیز وجود دارد که براساس آن حرکت جوامع باید به سمت یکپارچه شدن و تشکیل حکومت فراگیر جهانی باشد. دومین پرسش این است که اگر ما به کمک دلایل عقلی اثبات کردیم که جوامع برای رسیدن به سعادت واقعی چاره‌ای جز این ندارند که به سمت یکپارچه شدن و برداشتن مرزهای اعتباری حرکت کنند آیا می‌توان ادعا کرد که اساساً حرکت طبیعی جوامع به سمت یکپارچه شدن است و جوامع در سیر تکاملی خود به ناچار در این منزلگاه فرود خواهند آمد. تفاوت پرسش نخست و دوم در این است که پرسش نخست از باید سخن می‌گوید و پرسش دوم از هست. به بیان دیگر پرسش نخست ناظر به ضرورت عقلی است و پرسش دوم ناظر به حتمیت خارجی. می‌توان دامنه بحث را با پرسش‌های دیگری نیز گسترده کرد مانند این سؤالات:

آیا نهادهای بین‌المللی می‌توانند آنچه از حکومت جهانی مطلوب است را حاصل کنند؟
 آیا با وجود تنوع و تکثر فرهنگی امکان تشکیل حکومت جهانی وجود دارد؟
 آیا با وجود کانون‌های مختلف قدرت جهانی امکان تشکیل حکومت واحد هست؟
 ملزومات تشکیل حکومت جهانی چیست و آیا حکومت مورد نظر این ویژگی‌ها را دارد و...
 در نوشتار پیش رو کوشیده خواهد شد به دو پرسش نخست پاسخ داده شود. در این باره گرچه در برخی مکتوبات که در ادامه از آنها یاد خواهد شد اشاره وار یاد شده است اما مقاله یا کتاب خاصی با این عنوان یافت نشد. پرداختن به مسئله یاد شده از این نظر ضرورت دارد که باز تبیین عقلانی مفاهیم دینی و ارائه دلایل عقلی پسند برای اثبات آن این فایده را در پی دارد که مفاهیم دینی را از حالت تعبدی که پشتوانه‌ای جز شریعت ندارد خارج می‌کند و باورپذیری آن را در میان مخاطبان جهان معاصر خصوصاً قشر جوان سهل‌تر می‌نماید.

حکومت جهانی از منظر قرآن و احادیث

حاکمیت صالحان بر سرتاسر پهنه زمین از آموزه‌های مورد تأکید قرآن کریم است و در این باره در تعدادی از آیات قرآن سخن رفته است؛ از جمله در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء چنین می‌خوانیم:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

اگر پیش از این آیه از عباد صالح خاصی سخن به میان آمده بود الف و لام در الارض الف و

لام عهد بود و مقصود از الارض زمین همان عباد صالح بود اما به دلیل این که چنین یادکردی از عباد صالح در آیات پیشین وجود ندارد الف و لام عهد نبوده و اطلاق الارض تمامی کره زمین را شامل خواهد شد (غنوی، ۱۳۹۱ش: شماره ۲۳). بنابراین در این آیه از به ارث رسیدن امکانات و نعمت های تمامی کره زمین به صالحین سخن گفته شده است و مفهوم این آیه چنین خواهد بود که ما در زبور پس از ذکر - تورات یا قرآن - چنین نوشتیم که صالحین همه منافع، نعمت ها و امکاناتی که بر روی کره زمین وجود دارد را ارث خواهند برد و مالک آن خواهند شد. روشن است که یکی از نعمت های زمین نعمت حاکمیت و زمامداری است از این رو آیه یاد شده بر این نکته نیز دلالت دارد که در آن روز موعود قدرت و حاکمیت نیز در دست صالحان خواهد بود و شایستگان زمامداران جوامع خواهند بود. بنابراین آیه یاد شده بر حاکمیت صالحان بر همه زمین دلالت دارد.

آیه دیگری که در آن از حکومت صالحان سخن گفته شده آیه ۵۵ سوره نور است:

﴿وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً﴾.

این آیه نیز از استخلاف زمین توسط مؤمنان صالح سخن می گوید و استخلاف به معنای به ارث بردن زمین و تسلط بر آن به جای اقوام پیشین است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۵، ۱۵۱). در این آیه نیز نظیر آیه سابق از یک سو اطلاق الارض بر این نکته دلالت دارد که گستره استخلاف مؤمنان تمامی زمین است و از سوی دیگر تسلط بر زمین به اطلاق خود شامل همه امکانات آن از جمله حاکمیت و زمامداری نیز می شود و بلکه اساساً معقول نیست که با وجود زمامداری و حکمرانی ناصالحان بر جهان مدعی شد زمین و امکانات آن در اختیار صالحین است. مفهوم حاکمیت و پیشوایی گرچه در این آیات به صراحت بیان نشده بود اما در جایی دیگر صریحاً از آن سخن گفته شده است بنگرید:

﴿و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أممۃ و نجعلهم الوارثین﴾ (قصص: ۶).

این آیه صراحتاً بر امامت و پیشوایی مستضعفان دلالت دارد و می تواند مؤید برداشتی باشد که از آیات قبل صورت پذیرفت.

آیات یاد شده هم بر حکومت صالحان دلالت داشت و هم بر جهانی بودن حاکمیت صالحان با این وجود چنین به نظر می رسد که آیات یاد شده و نظائر آن صراحتاً بر وحدت

حکومت جهانی دلالت ندارد چرا که حاکمیت صالحان بر تمامی زمین به دو صورت قابل تصور است نخست حکومت واحد جهانی و دوم حکومت‌های متعددی که در سرتاسر کره خاکی وجود دارد اما زمامداری آن بر عهده صالحان است.

با این وجود پیشوایان معصوم که مفسران واقعی قرآن و حاملان گنجینه‌های اسرار کتاب خداوند ابهامی که در آیات قرآن از این نظر وجود دارد را به وضوح برطرف کرده و به صراحت از حکومت واحد جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه سخن گفته‌اند. از امام باقر ع در این باره چنین روایت شده است:

القائم منا منصور بالرب مؤید بالنصر تطوی له الأرض و تظهر له الكنوز یبلغ سلطانه المشرق و المغرب (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش: ج ۱، ۳۳۱).

و بلکه این باور را می‌توان از جمله اعتقاداتی دانست که شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند ابوداود محدث شهیر اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین روایت می‌کند:

المهدی منی... یملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا (سجستانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۳۱۰).

از تعبیر یملأ الارض قسطا و عدلا که تعبیر نام آشنا و پرکاربرد در روایات مهدوی است می‌توان حکومت جهانی مهدوی را استنباط کرد چرا که حکومت‌ها تنها قادر به انجام اصلاحات در قلمرو خود هستند و گستراندن عدل و داد در سرتاسر کره خاکی توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه معنایی جز این ندارد که تمامی زمین قلمرو حکومت آن حضرت است. از این رو این روایات بر حکومت واحد جهانی مهدوی دلالت دارند. اثبات وحدت حکومت جهانی مهدوی موعود عجل الله تعالی فرجه از طرق دیگر نیز اثبات پذیر است به عنوان نمونه اگر براساس آیات قرآن حکومت در انتهای تاریخ برای صالحان است و اگر به حسب آنچه در روایات فریقین آمده این اتفاق در دوره حضور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه رخ می‌دهد طبیعتا صالحین جز به ولایت و سرپرستی معصوم رضایت نخواهند داد و در نتیجه همه صالحانی که وارث زمین و نعمت‌های آن هستند تحت حاکمیت معصوم قرار خواهند گرفت.

از آنچه گذشت روشن شد که اندیشه حکومت جهانی مهدوی از آموزه‌های تردیدناپذیر اسلامی است و با دلایل مخلفی می‌توان آن را اثبات کرد.

حکومت واحد جهانی از منظر عقل

پس از اثبات مطلب یاد شده این پرسش قابل طرح است که آیا اعتقاد به حکومت واحد

جهانی یک باور مذهبی صرف است یا این که واقعیت های زندگی اجتماعی تشکیل چنین حکومتی را اجتناب ناپذیر می کند به تعبیر دیگر ما به مسئله تشکیل حکومت عدل جهانی بایستی به عنوان یک باور مذهبی تعبدی بنگریم و یا این که می توان به استناد دلایل عقلی ضرورت تحقق چنین پدیده ای را اثبات نمود.

چنین به نظر می رسد که مسئله تشکیل حکومت عدل جهانی که در منابع دینی از آن سخن گفته شده است یک مسئله تعبدی صرف و یک پیشگویی مذهبی نیست بلکه آنچه در قرآن و روایات از آن سخن گفته شده یک ضرورت اجتماعی است به تعبیر دیگر اگر در منابع دینی از تحقق پدیده حکومت جهانی سخن گفته شده به این دلیل است که بشر برای فائق آمدن بر مشکلات راهی جز این ندارد که در نهایت به حکومت واحد جهانی تن دهد و تمام مرزها و مرزبندی های اعتباری را ملغاً نماید در نتیجه آنچه در دین پیشگویی شده همان حقیقتی است که عقل ضرورت آن را ادراک می کند و اگر در دین هم، چنین پیشگویی ای صورت پذیرفته به دلیل آن است که واقعیت های زندگی بشر بر ضرورت چنین اتفاقی حکم می کند. مطلب پیش گفته را می توان با دلایلی اثبات کرد از جمله:

دلیل اول: ضرورت توزیع عادلانه امکانات

اثبات دلیل نخست نیازمند دو مقدمه است:

مقدمه نخست

در دنیا مواهب و نعمت های طبیعی فراوانی وجود دارد مواهبی که نتیجه ربوبیت الهی است و بشر در فراهم شدن آن نقشی ندارد. نفت، گاز، معادن، دریا و محصولات دریایی، زمین حاصلخیز، نزولات آسمانی و بسیاری دیگر از مواهب طبیعی نعمت های خداوند هستند که به صورت متفاوت در اقصا نقاط دنیا وجود دارند و میزان برخورداری سرزمین ها از آن کاملاً متفاوت است منطقه ای بهره مند از نعمت نفت است و جایی دیگر سرشار از معادن و جایی دیگر مستعد کشاورزی و جایی دیگر کاملاً خشک و برهوت و عاری از هر نوع موهبت طبیعی.

اگر این مواهب آفریده های خالق هستی هستند و از سوی دیگر همه انسان ها مخلوقات خداوند متعالند و از این حیث نسبتی بالسویه با آفریدگار دارند و از دیگر سو مواهب یاد شده محصول تلاش بشر نیست و به همین دلیل حق مالکیت و بهره مندی از ناحیه کار اقتصادی در این جا وجود نخواهد داشت در نتیجه شخص یا جامعه خاصی شایستگی ویژه ای برای

بهره برداری از آن را ندارد حال پرسش این است که چه دلیلی وجود دارد که کسانی که در یک سرزمین برخوردار از مواهب طبیعی زندگی می کنند حق مالکیت انحصاری استفاده از این مواهب را داشته باشند اما کسان دیگری که در جایی دیگر که از هیچ نعمت طبیعی برخوردار نیست زندگی می کنند صرفاً به این دلیل که در سرزمین عاری از مواهب زاده شده و زندگی کرده اند بایستی از مواهب سرزمین های دیگر محروم باشند آیا به صرف این که به دلیل قرار دادهای اعتباری و مرزبندی های سیاسی یک منطقه جغرافیایی به نام کشور خاصی نام نهاده شده و از سرزمین دیگر جدا شده می توان مردم سرزمین مجاور را از مواهب کشور همسایه محروم کرد مسلماً خیر. چرا که این مرزبندی ها اموری اعتباری و قرار دادی هستند و از همین رو نمی توان آن را دلیل برشایستگی و یا محرومیت از یک حق واقعی نیست. اگر این مرزبندی های اعتباری بتواند در این خصوص حقی ایجاد کند این پرسش وجود خواهد داشت که کدام مرزبندی حق آفرین است مرزبندی هایی که امروزه در دنیا وجود دارد یا مرزبندی هایی که در چند قرن پیش وجود داشته و یا آنچه ده ها قرن و زمانی که در دنیا دو امپراطوری ایران و روم بیشتر وجود نداشت؟ به عنوان نمونه در دوران شاهنشاهی هخامنشیان امپراتوری ایران در اوج گستره خود در سال ۴۸۰ پیش از میلاد از دره سند در هند تا رود نیل در مصر و ناحیه بنغازی در لیبی امروزی و از رود دانوب در اروپا تا آسیای مرکزی، وسعت داشت که آن را تبدیل به وسیع ترین امپراتوری باستانی تاریخ جهان کرده بود. حال پرسش این است با کدام دلیل می توان اثبات کرد برای تعیین حق بهره مندی از مواهب طبیعی مرزهای گذشته کشور ایران معیار نیست.

این پرسش را می توان به شکل دیگری نیز مطرح کرد. گاه به دلیل پاره ای از منازعات سیاسی برخی از کشورها دو یا چند پاره می شوند نظیر آنچه در دوره معاصر رخ داد و آلمان به شرقی و غربی تقسیم شد و یا کره به شمالی و جنوبی تقسیم شد آیا اگر مثلاً در یکی از این بخش ها امکانات و مواهب طبیعی وجود داشته باشد می توان مدعی شد پس از تقسیم بندی صورت گرفته مردم بخش دیگر حقیقتاً در این مواهب سهمی ندارند آیا واقعا تا دیروز که آلمان یکپارچه بود مواهب این سرزمین برای همه مردم این کشور بود و امروز که کشور به دو بخش تقسیم شد حقیقتاً مردم یک بخش در امکانات خدادادی بخش دیگر هیچ حق واقعی ندارند و اگر واقعا این طور باشد اگر فرض کنیم روز بعد مرزها میان دو کشور برداشته شد - هم چنان که این اتفاقات در آلمان و برخی دیگر از کشورها رخ داد - باز هم می توان گفت مردمی که تا دیروز حقیقتاً در امکانات طبیعی بخش های دیگر این سرزمین هیچ حقی نداشتند امروز در همه

مواهب آن به صورت مشترک سهمیم شدند. روشن است که حقوق واقعی این چنین با سرعت و با تغییر امور قراردادی دگرگون نمی‌شوند.

روشن است که آنچه امروزه براساس قوانین بین‌الملل مبنا قرار گرفته و براساس آن مردم سرزمین خاصی در مواهب سرزمین‌های دیگر حقی ندارند صرفاً قوانینی دست‌ساز بشر و قراردادهایی اعتباری است که برای تدبیر حیات جمعی بشر، همه آن را پذیرفته و یا ناچار به پذیرش آن شده‌اند اما این‌گونه نیست که اعتباراتی از این دست در عالم واقع و نزد خدای متعال که آفریننده انسان و جهان است ارزشی داشته باشد.

از آنچه گذشت روشن شد که همه نعمت‌های خدادادی دنیا برای همه بندگان خداست و فرد یا جامعه‌ای نسبت به آن برتری و امتیاز ویژه‌ای ندارد جز این‌که طبق آنچه در فقه اسلام آمده با کار و تلاش خود نسبت به مواهب طبیعی از حق انتفاع برخوردار شود.

آنچه گذشت را می‌توان از پاره‌ای از آیات قرآن نیز استنباط کرد در آیه ۲۹ سوره بقره چنین می‌خوانیم: «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» پاره‌ای از مفسرین از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که مقصود این است که همه آنچه در زمین است را خداوند برای همگان آفریده و همگان در آن ذی حق و سهمیم‌اند.

در تفسیر الفرقان چنین می‌خوانیم:

«خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» برای همه شما آن چه در همه زمین است را آفریدیم {جمیعاً هم قید لکم است هم قید ما فی الارض} پس هم چنان که همه زمین و هر آنچه در آن است برای شما آفریده شد زمین برای همه شماست {و نه برخی} و این دو قاعده از شامل‌ترین و مهم‌ترین قواعد فقهی در شریعت اسلام‌اند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش: ج ۱، ۲۶۹).

یکی دیگر از مفسرین در این باره چنین می‌نویسد:

مقتضای «خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً» آن است که مردم همه در بهره‌برداری از مواهب طبیعی ذی حق می‌باشند و خدا آنها را برای همه آفریده است، منظور از آن الغاء مالکیت فردی نیست ولی باید مردم جهان این حق را برای عموم محفوظ بدانند (قرشی، ۱۳۷۷ ش: ج ۱، ۸۲-۸۳).

علامه طباطبایی نیز معتقد است که آیات قرآن بر این مطلب دلالت دارند که همه مال برای

۱. خلق لکم جمیعاً ما فی الأرض جمیعاً، فهو فی ازدواجیة الجمع، فکما الأرض بما فیها جمیعاً خلق لکم، كذلك هی لکم جمیعاً. و هما قاعدتان فقہیتان من أعمها و أهمها فی التشریح الإسلامی.

همه انسان هاست متن فرمایش ایشان از این قرار است:

سخن درباره این که همه اموال دنیا به همه مردم تعلق دارد. این مسئله حقیقتی است قرآنی، که بسیاری از احکام و قوانین مهم اسلامی مبتنی بر آن می باشد، محتوای آیه این است که اموال حقیقتاً ملک خدای تعالی است و آن را وسیله معاش و مایه قوام و بقای جامعه انسانی قرار داده و برای شخصی معین وقف نکرده است، تا تغییر و تبدیل نپذیرد و نیز به کسی نبخشیده، تا نتواند با قوانین دینیش دایره تصرفات آن شخص را محدود کند، سپس اجازه داده تا این نعمتی را که به مجموع بشر ارزانی داشته، طبق مناسباتی چون "وراثت"، "حیازت"، "تجارت"، و غیر آن به اشخاصی اختصاص پیدا کند، اما به شرط این که تصرف کننده دارای عقل و بلوغ و شرایطی دیگر از این قبیل بوده باشد.

آن اصل ثابت که همواره باید رعایت شده و فروغش به وسیله آن اندازه گیری شود، این است که اموال موجود در دنیا، مال همه است و مصالح خصوصی زمانی مورد توجه قرار می گیرد که مصالح عمومی که به جامعه برمی گردد لحاظ شود و مزاحم آن نباشد اما در جایی که مزاحم با حق جمع باشد و حقوق جمع را ضایع سازد، بدون تردید رعایت مصلحت جمع مقدم بر رعایت مصلحت فرد خواهد بود. و بسیاری از فروعات مهم، از جمله احکام مربوط به انفاق و قسمت عمده ای از احکام معاملات و غیر آن بر این اصل اساسی مبتنی است، خدای عزوجل این اصل اصیل را در مواردی از کتابش تأیید نموده است، از آن جمله فرموده: "خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً" (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ۱۷۱).

مقام معظم رهبری مطلب یاد شده را از دهمین آیه سوره الرحمن استفاده کرده و در این باره چنین می فرمایند:

قرآن می فرماید: «و الارض وضعها للانام»؛ زمین را - یعنی این کره ارضی را - برای انسان ها ما آفریدیم؛ مال همه است. متعلق به بعضی نیست؛ بعضی حق بیشتری از بعض دیگر ندارند؛ متعلق به نسلی دون نسلی نیست؛ امروز متعلق به شما است؛ فردا متعلق به فرزندان شما، به نوه های شما و به دودمان شما تا آخر؛ و در همه جای سطح کره زمین این جوری است. خلقت زمین مال انسان هاست؛ متعلق به آنهاست. در یک آیه دیگر می فرماید: «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (دیدار با مسئولان و فعالان محیط زیست، منابع طبیعی و فضای سبز، ۱۳۹۳/۱۲/۱۷).

آیه دیگری که می توان آن را ناظر به حقیقت مورد نظر دانست این آیه است:

«هو الذی جعل لکم الأرض ذلولا فامشوا فی مناكبها و کلوا من رزقه» (ملک: ۱۵).

او کسی است که زمین را "رام" و "مسخر" شما قرار دارد، در جاده‌ها و طرق مختلف آن حرکت کنید، و از رزق الهی که در آن آفریده شده است استفاده کنید.

این آیه نیز خطاب آن به همه ابنای بشر است و اطلاق رزق همه مواهب و نعمت‌های خدادای را شامل می‌شود و خداوند به همگان اجازه می‌دهد که از آنچه در همه زمین آفریده شده بهره‌برداری نمایند.

آیات یاد شده تأییدی است بر آنچه در آغاز بدان اشاره شد که خرد ادمی گواه بر این معناست که همه انسان‌ها بالسویه می‌توانند از هر آنچه خداوند بر رو کره خاکی آفریده است بهره‌مند شوند و هیچ دلیلی وجود ندارد که ملت یا جمعیتی را در این خصوص اولویت ببخشد.

مقدمه دوم

تنها راه برای این که همه ابنای بشر بتوانند از همه مواهب دنیا بالسویه بهره‌برداری نمایند و عدالت در استفاده از نعمت‌های خداوندی به وجود بیاید برداشته شدن مرزهای اعتباری و تقسیمات قرار دادی کره خاکی است روشن است که عاملی که باعث شده در بهره‌برداری انسان‌ها از مواهب خدادای بی‌عدالتی وجود داشته باشد و مردم دنیا نسبت به یکدیگر احساس دوری و بیگانگی نمایند و در نتیجه همه آنچه که در سرزمین خود وجود دارد را متعلق به خود بدانند حصارکشی گرداگرد سرزمین‌ها و مرزبندی نقاط مختلف دنیا و تقسیم آن به تکه‌های جدای از هم است و این درد را نمی‌توان درمان کرد جز با تشکیل حکومتی جهانی که حصارهای دست ساخته را از سرزمین‌ها و افکارشان بردارد و همگان را ذیل خود گرد آورد.

اگر در سرتاسر این کره خاکی حکومتی واحد با قانون و رهبری واحد حکمفرما شود و مردم سرتاسر دنیا شهروندان یک کشور و متعلق به یک ملت باشند و در میان خود به جای بیگانگی و نفرت احساس همبستگی و الفت نمایند راه برای بهره‌مندی همگان از امکانات سرتاسر دنیا گشوده خواهد شد و دلیلی برای جلوگیری از امکان استفاده عادلانه از مواهب خدادای وجود نخواهد داشت.

دلیل دوم: ضرورت امنیت و صلح جهانی

یکی از ضروری‌ترین نیازهای بشر نیاز به امنیت است.

امنیت پایه رشد جامعه است. اجرای قانون، تأمین عدالت، رشد تعلیم و تربیت، رشد اقتصادی و سیاسی، ارتقاء فرهنگ جامعه و سایر نیازمندی‌های جامعه در سایه امنیت حاصل می‌شود و بدون وجود امنیت پایدار جامعه به هیچ یک از اهداف خود نائل نخواهد شد.

با این وجود، سوگ مندانه این متاع گران قیمت کبریت احمری بوده است که در کمتر برهه‌ای از تاریخ می‌توان آن را مشاهده کرد. تاریخ بشر اکنده از جنگ و ترس و اضطراب و تهدید بوده است و هیچ برهه‌ای از تاریخ را نمی‌توان سراغ گرفت که بشریت با آرامش سر به بالین نهاده باشد در دوره معاصر نیز که عصر به اصطلاح تمدن و پیشرفت است سایه جنگ و منازعه به هیچ وجه از سر بشر کنار نرفته و بلکه تهدیدها و ناامنی‌های نوینی پا به عرصه جوامع گذاشته است. در دوره معاصر که گمان می‌رفت به دلیل توسعه ابزارهای ارتباط جمعی و ارتقای سطح آگاهی بشر منازعات و درگیری‌ها کمتر و بلکه ریشه‌کن می‌شود نه تنها چنین اتفاقی رخ نداد بلکه از جهاتی اوضاع امنیتی دنیا وخیم‌تر نیز شد. و سازمان‌های عریض و طویل بین‌المللی که برای توسعه صلح و همزیستی میان ملل بنیان نهاده شدند عملاً کارکرد خود را از دست داده و ابزاری در دست قدرت‌های خودکامه جهانی و کشورهای سرمایه‌دار شدند.

از تجربه تاریخی بشر در طول این قرون متمادی چنین می‌توان چنین استنباط کرد که در صورتی که اوضاع جهان به همین شکل باشد در آینده نیز امیدی به اصلاح وضع موجود نخواهد بود جز این که دنیا شاهد تغییری اساسی باشد.

چنین به نظر می‌رسد که در اغلب موارد ریشه جنگ، ستیزه‌جویی و منازعات نامشروع یکی از این دو امر است، طمع‌ورزی در منافع دیگران و تهدید منافع دیگران. در شکل نخست یا فرد یا ملتی به منافع فرد یا ملتی دیگر چشم طمع می‌دوزد و هنگامی که از مسیرهای دیگر راهی به رسیدن به خواست خود نداشته باشد به قوه قهریه متوسل می‌شود و در شکل دوم هنگامی که منافع فرد یا جامعه‌ای از سوی فرد یا جامعه‌ای دیگر تهدید شد و یا احساس کرد که منافع او مورد تهدید قرار گرفته است در او احساس دشمنی شکل می‌گیرد و اگر نتوانست از راه‌های مسالمت‌آمیز تهدید را برطرف کند شروع به ستیزه‌جویی می‌کند و در نهایت امر گاه کار به استفاده از قوه قهریه و جنگ ختم می‌شود این رویه غالب جنگ‌هاست خصوصاً در جوامعی که قدرت در دست حاکمان فاسد است. وقتی حاکمیت در دست حاکمان فاسد باشد طمع در منافع دیگر بسیار اتفاق می‌افتد هم‌چنان که حاکمان خودکامه استان‌ها احساس تهدیدشان بالاست و گاه استقلال و پیشرفت برخی از ملت‌ها را برای خود تهدید می‌پندارند و آن را بهانه‌ای برای جنگ و دشمنی قرار می‌دهند.

چنین به نظر می‌رسد که آنچه که بستر و زمینه‌ساز طمع در منافع و یا تهدید منافع جوامع توسط یکدیگر است احساس بیگانگی و غرابت میان جوامع است وقتی ملتی خود را محروم از

موهبتی بداند که آن موهبت در اختیار ملت دیگر است و راهی برای دستیابی به آن نداشته باشد برای دستیابی به آن به جنگ رو می‌آورد و این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که میان دو کشور مورد نظر صلح و آشتی و پیوندهای عاطفی وجود نداشته باشد و الا اگر میان آنها انس و الفتی برقرار باشد هیچ‌گاه برای به دست آوردن خواسته‌های خود به زور متوسل نخواهد شد. آن چنان که دو برادر و دو همسایه‌ای که با یکدیگر رابطه‌ای همراه با مهربانی و احترام دارند هیچ‌گاه به دارایی‌های یکدیگر چشم طمع نمی‌دوزند و هیچ‌گاه حس تهدید منافع نسبت به یکدیگر در آنها شکل نمی‌گیرد.

اگر بتوان احساس دوری و بیگانگی موجود میان جوامع مختلف را برطرف کرد و به جای آن احساس قربانیت و الفت و همبستگی ایجاد نمود و رابطه میان آنان را از رقابت به رفاقت تبدیل کرد و از سوی دیگر دست زمامداران فاسدی که به پشتوانه ثروت‌های کلان و نامشروع بر مقدرات جوامع مسلط شده و آن را به شکل مطلوب خود و صاحبان کارخانه‌های اسلحه‌سازی رقم می‌زنند را قطع نمود می‌توان سایه جنگ و منازعه را از سر دنیا برطرف کرد و صلح و آرامش را به دنیا باز گرداند.

و سوگمندان باید گفت یکی از اساسی‌ترین عواملی که باعث شکل‌گیری این احساس غرابت و بیگانگی شده تکه پاره کردن دنیا و مرزبندی میان جوامع مختلف و جدا کردن ابنای بشر از یکدیگر با حصارکشی میان سرزمین‌هاست. هنگامی که شعله‌های آتش ناسیونالیست‌گرایی همه دنیا را فرا گرفته باشد و ترجیح بند گفتگوی میان ملت‌ها آب من، خاک من، سرزمین من، منافع من و امثال آن باشد و هر ملتی به دنبال این باشد که بهترین‌ها را برای خود فراهم کند و ملت‌ها به دلیل احساسات ملی و وطنی افراطی نسبت به سرنوشت دیگر سرزمین‌ها احساس مسئولیت نکنند جنگ و نزاع و ستیزه‌جویی هیچ‌گاه از جهان رخت برنخواهد بست و مردم جهان هم چنان در حسرت آرامش و امنیت باقی خواند ماند.

علامه محمدجواد مغنیه در این باره چنین می‌نویسد:

به نظر اسلام ملیت‌گرایی غیرطبیعی و خلاف عقل و انسانیت است و مرزهای جغرافیایی انسان را از برادرش جدا می‌کند و در نتیجه او را از واقعیت و انسانیتش دور می‌کند. تعصب و کینه و برتری‌جویی و تسلط‌خواهی و حرص بر سروری بر عالم و احتکار ثروت و منابع آن تمام اینها و مشکلات ناشی از آن مانند مشکل اقلیت‌ها و حمایت بیگانگان و دسته‌بندی‌های متعدد و دولت‌های ضعیف و جنگ‌ها و استعمار منشای ندارد جز قومیت‌ها و مرزها و حصاربندی‌های سرزمین‌ها. این اولین دلیل و

علة العلل همه مشکلات یاد شده است (مغنیه، ۱۴۲۱ق: ۲۱۱).

بنابراین برای فائق آمدن بر این مشکل و گسترش امنیت و صلح پایدار در کره خاکی بایستی از یک سو مرزهای اعتباری میان کشورها را برداشت و دیوارهای دست‌ساخته‌ای است که دنیا را متفرق و تکه‌تکه کرده و باعث ایجاد حس دوری و بیگانگی میان آحاد جامعه جهانی شده است را ویران کرد و از سوی دیگر دست حاکمان فاسد و نالایق را از مقدرات جوامع کوتاه نمود. حاصل سخن این که امنیت و صلح جهانی زمانی به شکل پایدار در دنیا به وجود خواهد آمد که سیر حرکت جوامع به سمت وحدت و یکپارچگی باشد و مرزهای خودساخته از بین برود و حکومتی واحد با قانونی واحد در سرتاسر دنیا شکل بگیرد و زعیم و زمامدار آن انسانی صالح و شایسته از همه جهات باشد.

مسئله ضرورت تشکیل حکومت جهانی برای برقراری عدالت و صلح مسئله‌ای است که از دید برخی از اندیشمندان مخفی‌نمانده و به تعبیر مختلف به آن اشاره کرده‌اند که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

ادیب مشهور ایتالیایی «دانته» می‌گوید:

واجب است که تمام زمین و افراد آن نسبت به فرمانده‌ای واحد خاضع گردد، فرمانده‌ای که مالک هر چیزی است که به آن محتاج است... تا صلح و آرامش بر مردم سایه انداخته و مردم یکدیگر را دوست بدانند و هر خانواده‌ای به تمام نیازمندی‌های خود دست یابد (همان: ۲۱۰).

فیلسوف آمریکایی «ویلیام لوید گاریسون» در این باره چنین گفته است:

امکان ندارد که اعتراف به حق سلطه برای هر حکومت بشری نمائیم، بلکه تنها اعتراف به یک حکومت و یک قانون و یک قاضی و یک حاکم برای جنس بشر می‌کنیم... شهرهای ما تمام عالم است و تمام جنس بشر فرزندان شهرهای ما هستند (همان).

کانت فیلسوف مشهور آلمانی نیز دیدگاهی مشابه دارد؛ کانت در اصل هفتم مقاله «معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی» ایده تاسیس جامعه جهانی را مطرح می‌کند. دره‌بیدی در شرح دیدگاه کانت می‌نویسد:

اگر حرکت تاریخی انسان از توحش به تمدن و از تفرد به تجمع باشد، منطقی‌ترین باید این مسیر را تا آخر پیماید. از زندگی انفرادی به تشکیل خانواده و از تشکیل خانواده به اجتماعات قبیله‌ای و شهری و از آن‌جا به تشکیل «ملیت‌ها» می‌رسد. اما دلیلی ندارد

که در نیمه راه بماند. ادامه این مسیر به طرف جامعه بین‌المللی است؛ در حقیقت گویی همان انگیزه‌ای که افراد را به تأسیس حکومت بر می‌انگیزد، همان حکومت‌ها را به تأسیس جامعه مشترک‌المنافع متشکل از ملت‌های مختلف وادار می‌کند. کار تشکیل این جامعه عبارت است از ارتباط خارجی قانون‌مند حکومت‌ها. کانت در آخرین فصل مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)، ارتباط قانونی ملت‌ها و دولت‌ها را تحت عنوان «حق جهان‌وطنی» بررسی کرده است. زمینه جغرافیایی این جامعه جهانی، کره زمین است. زمین وطن انسان است و جامعه جهانی دارای یک جهان‌وطن است. در این وطن واحد، جنگ به حکم عقل ممنوع است و دلیل ممنوعیت آن، این است که از طریق جنگ، تمام افراد یا ملت‌ها نمی‌توانند به حقوق خود دست یابند بلکه فقط فرد یا ملت پیروز به حقوق خود می‌رسد (الحق لمن غلب). پس باید از جنگ پرهیز کرد، اما پرهیز از جنگ مستلزم صلح دائم است و تحقق صلح دائم (پایدار)، مشروط به این است که مرزهای تصنعی برداشته شود و افراد همه شهروندان یک حکومت جهانی تلقی شوند. تحقق این آرمان مستلزم تأسیس یک قانون کامل جهانی است (دره‌بیدی، ۱۳۸۴ش).

ایده تشکیل حکومت جهانی را در گفتارهای انیشتین فیزیکدان مشهور نیز می‌توان یافت وی در یکی از کتاب‌هایش چنین می‌نویسد:

موقعیت از چه قرار است؟ توسعه تکنولوژی و آلات و ادوات جنگی وضعی شبیه به تنگ شدن فضای سیاره ما پدید آورده است. روابط متقابل اقتصادی سرنوشت ملت‌ها را به میزانی که در گذشته قابل تصور نبود به یکدیگر وابسته کرده است. جنگ افزارهای ویرانگر کنونی به نوعی است که هیچ کجای کره زمین در برابر ویرانی ناگهانی و کلی در امان نیست. تنها امید رهایی از این ویرانی سراسری در تأمین صلح به شیوه‌ای فوق ملی نهفته است. نوعی حکومت جهانی باید اتخاذ گردد تا اختلاف‌های میان ملل را از طریق تصمیم‌گیری‌های قضایی حل و فصل کند. حکومت جهانی باید بر پایه قانون اساسی دقیق و روشنی استوار باشد که به تصویب تمام دولت‌ها و ملت‌ها برسد و اختیار انحصاری سلاح‌های تهاجمی را به این حکومت تفویض کند. هر شخص یا هر ملت فقط هنگامی صلح دوست به شمار می‌آید که آماده باشد نیروی نظامی خود را در اختیار مقامات بین‌المللی قرار دهد، و از هرگونه کوشش، یا حتی وسیله‌ای، برای تأمین منافع خارجی خود از طریق اعمال زور چشم پوشد (انیشتین، ۱۳۸۹ش: ۵۰).

برتراند راسل، فیلسوف مشهور انگلیسی نیز دیدگاهی مشابه دار وی در این خصوص چنین

می نویسد:

ایجاد سازمان جهانی که بتواند از وقوع جنگ جلوگیری کند، امکان پذیر است. ... مهم ترین دلیلی که برای تشکیل حکومت جهانی ذکر می شود، آن است که اگر این حکومت، آن گونه که شاید تشکیل شود می تواند از وقوع جنگ جلوگیری به عمل آورد (سجادی، ۱۳۸۳ ش: شماره ۳۳).

وی در جایی دیگر در این باره چنین می نویسد:

از آنچه تاکنون گفته ام چنین نتیجه می گیریم: ثبات جهان علمی را تحت شرایط معینی می توان حفظ کرد: اولاً یک حکومت واحد در جهان به وجود آید که نیروهای مسلح را مطلقاً در اختیار داشته باشد تا بدین وسیله بتواند صلح را در دنیا مستقر سازد؛ ثانیاً مردم جهان به طور کلی در رفاهیت و آسایش به سر برند تا هیچ قسمتی از جهان به قسمت دیگر رشک نبرد (راسل، ۱۳۴۳ ش: ۱۳۵).

این فراز از سخن راسل نیز ناظر به ضرورت حکومت واحد جهانی است:

اکنون از لحاظ فنی مشکل بزرگی در یک امپراتوری وسیع جهانی وجود ندارد. و چون خرابی جنگ بیش از قرن گذشته است، احتمالاً باید حکومت واحدی را قبول کنیم، یا این که به عهد بربریت برگردیم و یا به نابودی نژاد انسانی راضی شویم (همان: ۴۲).

ژان گیتون^۱:

در عصری که همه چیز در حال تغییر و تبدیل برق آسایی است، جهان به سرعت راه خود را به سوی وحدت و اتحاد می پیماید. مطمئن هستیم که زمانی فرا خواهد رسید که فقط یک پول واحد جریان خواهد داشت و مرزی برای جدایی سرزمین ها و کشورها از یکدیگر نخواهد بود. معتقدم که تمام جهان به صورت یک مجموعه واحد بدون مرز در خواهد آمد. مطمئن هستیم که روزی عدل و داد بر جهان حکمفرما خواهد بود زیرا خداوند انسان و تمام هستی را آفریده است که توسط او اداره خواهد شد. خداوند جهان را خلق نکرد مگر این که بر عدل و داد استوار باشد و خداوند انسان را آفرید تا به سر حد کمال برسد و هدف نهائی خلقت باید روزی تحقق یابد تا عقل و فلسفه خلقت شاهد چنین روزی باشند (امامی کاشانی، ۱۳۸۶ ش: ج ۲، ۳۶۹).

هم چنان که ملاحظه شده متفکران یاد شده عمدتاً به مسئله صلح و امنیت اشاره داشتند و تأسیس حکومت واحد جهانی را ضرورتی اجتناب ناپذیر به منظور تأمین صلح جهانی و

1. Jean Guilton

پیشگیری از جنگ می‌دانستند.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که مسئله ضرورت تشکیل حکومت جهانی افزون بر این که ریشه در وحی دارد حقیقتی است که عقل نیز بر آن صحه می‌گذارد و بسیاری از اندیشمندان و فلاسفه دنیا با تحلیل شرایط موجود بشریت و حوادثی که در طول تاریخ بر وی رفته به ضرورت آن اذعان نموده‌اند. از این رو آنچه در آموزه‌ای آئین مقدس اسلام بازتاب یافته است توجه و تذکر به یک واقعیت و حقیقت نفس‌الامری است و نه صرفاً یک امر تعبدی.

حکومت جهانی سرنوشت محتوم بشر

در بخش نخست به مسئله ضرورت تشکیل حکومت واحد جهانی پرداخته شد و اثبات شد که اگر جوامع انسانی بخواهند به عدالت و صلح و امنیت دست یابند چاره‌ای جز برداشتن مرزهای اعتباری و تشکیل حکومت جهانی ندارند روشن است که مفاد مطلب یاد شده در قالب یک قضیه شرطیه است و براساس آن دستیابی به عدالت و صلح مشروط به تشکیل حکومت فراگیر است و البته از آن جا که ادمی مجهز به نیروی انتخاب و اختیار است به هر دلیلی ممکن است از عدالت و امنیت چشم‌پوشد و در نتیجه قید تشکیل حکومت جهانی را بزند بنابراین از آنچه گذشت نمی‌توان نتیجه گرفت که جوامع عملاً به سوی یکپارچه شدن در حرکتند بنابراین این در این جا پرسش دیگری قابل طرح است که صرف نظر از پیشگویی‌های دینی مبنی بر تشکیل حکومت جهانی در نهایت تاریخ آیا دلایلی وجود دارد که به استناد آنها بتوان اثبات کرد که جوامع عملاً به سوی یکپارچه شدن در حرکتند و یکی شدن و تشکیل حکومت جهانی سرنوشت محتوم جوامع است و یا این که ما به حقیقت یاد شده صرفاً به دلیل تعبد ایمان داریم.

چنین به نظر می‌رسد که بسته به نگاه‌های مختلفی که مکاتب مختلف به فلسفه تاریخ دارند پاسخ به پرسش یاد شده متفاوت خواهد بود ما اگر بر این باور باشیم که سیر تاریخ بشریت رو به کمال است و بشریت آرام آرام در حال گذارندن دوره کودکی خود است و در نهایت به دوران بلوغ فکری و اخلاقی خواهد رسید می‌توانیم ادعا کنیم که سیر طبیعی حرکت جوامع به سمت یکپارچه شدن است. توضیح مختصر نکته یاد شده این است که: براساس بینش قرآنی حرکت تاریخ تکاملی است و دلیل آن ساخت و بافت ویژه انسان است آنچه باعث می‌شود سیر حرکت جوامع در مجموع به سمت کمال باشد این است که آفریدگار انسان در فطرت او ویژگی‌های خاصی را به ودیعت نهاده است شهید مطهری در این باره چنین

می نویسد:

هر چند انسان در آغاز پیدایش شخصیت انسانی بالفعل ندارد ولی بذر یک سلسله بینش‌ها و یک سلسله گرایش‌ها در نهاد او نهفته است انسان نه مانند ماده خام و یا ظرف و نوار خالی است که تنها خاصیتش پذیرندگی از بیرون است بلکه مانند یک نهال است که استعداد ویژه‌ای برای برگ و بار ویژه‌ای در او نهفته است... نیاز انسان به عوامل بیرون نظیر نیاز ماده خام به عامل شکل دهنده نیست بلکه نظیر نیاز یک نهال به خاک و آب و نور و حرارت است که به کمک آنها مقصد و راه و ثمره‌ای که بالقوه در او نهفته است به فعلیت برساند حرکت انسان به سوی کمالات انسانی اش از نوع حرکت دینامیکی است نه از نوع حرکات مکانیکی... این بینش از نظر روان‌شناسی افراد انسان را مرکب می‌داند از یک سلسله غرائز حیوانی که وجه مشترک انسان با حیوان است و یک سلسله غرائز عالی عالی و از جمله آن است غریزه دینی و غریزه اخلاقی و غریزه حقیقت‌جویی و غریزه زیبایی که ارکان اولیه شخصیت انسانی انسان و مابه‌الامتیاز انسان از سایر حیوانات است (مطهری، ۱۴۰۰ ش: ۳۵).

وی در جایی دیگر در این باره چنین می‌نویسد:

اما بنابر تلقی فطری از انسان، انسان موجودی است دارای سرشت الهی مجهز به فطرتی حق‌جو و حق‌طلب... بنابراین تلقی از انسان ارزش‌های انسانی در انسان اصالت دارد یعنی بالقوه به صورت یک سلسله تقاضاها در سرشت او نهاده شده است انسان به موجب سرشت‌های انسانی خود خواهان ارزش‌های متعالی انسانی است به تعبیر دیگر خواهان حق و حقیقت و عدالت و مکرمت‌های اخلاقی است (همان: ۴۷).

در نگاه شهید مطهری وقتی انسان فطرتا طالب حق و عدالت و فضائل اخلاقی باشد سیر حرکت جوامع نیز به سمت شکوفا شدن همین گرایش‌های فطری انسانی خواهد بود. برحسب این بینش تاریخ مانند خود طبیعت به حکم سرشت خود متحول و متکامل است حرکت به سوی کمال لازمه ذات اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است... تحول و تکامل تاریخ تنها جنبه فنی و تکنیکی و ابزاری و آنچه بدان تمدن نام می‌دهند ندارد گسترده و همه‌جانبه است همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را در برمی‌گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است انسان در اثر همه‌جانبه بودن تکاملش تدریجا از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی کاسته و به نوعی وارستگی که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی افزوده است و در آینده به آزادی کامل معنوی یعنی وابستگی کامل به عقیده و ایمان و مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید (همان: ۳۶).

انسان تدریجا از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آن‌جا که در نهایت امر حکومت عدالت یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی - که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی تعبیر شده است - مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مانند و خودگرایانه اثری نخواهد بود (همان: ۴۱). و انسان بالفطره در راه تکامل فکری و اخلاقی و معنوی پیش می‌رود (همان: ۵۲).

چنین به نظر می‌رسد که یکی از نتایج تکاملی بودن سیر حرکت جوامع این است که جوامع به سمت برداشتن مرزهای اعتباری و یکپارچه شدن گام برخواهند داشت. توضیح این‌که اگر از یک ما بر این باور باشیم که جوامع به دلیل فطرت عدالت‌طلب، حق‌جو و فضیلت‌خواه انسان‌ها در مسیر تعالی گام برمی‌دارند و از سوی دیگر براساس توضیحاتی که در آغاز نوشتار گذشت رسیدن به عدالت جز در سایه برداشته شدن مرزهای اعتباری و آزاد شدن انسان‌ها از تفرق و تشتت‌های خود ساخته حاصل نخواهد شد طبیعی است که همان فطرتی که سیر حرکت جوامع را به سمت عدالت و فضیلت‌ها حرکت می‌دهد آن را به سمت اتحاد و یکی شدن نیز سیر خواهد داد به تعبیر دیگر گرچه یکپارچه شدن جوامع مستقیما خواست فطری انسان‌ها نیست اما انسان‌ها فطرتا به دنبال عدالتی هستند که در عمل این عدالت جز در سایه برداشته شدن مرزهای اعتباری حاصل نخواهد شد بنابراین سیر تکامل جوامع هم‌چنان‌که به سوی آزاد شدن از گرایش‌های محیطی و شکوفا شدن فضائل و مکرمت‌های اخلاقی است به سوی وضعیتی است که فضائل و مکارم یاد شده جز در بستر آنها شکل نمی‌گیرد و حکومت فراگیر جهانی که حکم به بی‌اعتباری مرزهای دست‌ساخته بشر است یکی از این وضعیت‌هاست.

در سخنان برخی از اندیشمندان که پیش از این از آنها سخن رفت نیز اشاراتی به مطلب یاد شده وجود داشت به عنوان نمونه کانت در این باره چنین گفته بود:

اگر حرکت تاریخی انسان از توحش به تمدن و از تفرق به تجمع باشد، منطقا باید این مسیر را تا آخر بپیماید. از زندگی انفرادی به تشکیل خانواده و از تشکیل خانواده به اجتماعات قبیله‌ای و شهری و از آن‌جا به تشکیل «ملیت‌ها» می‌رسد. اما دلیلی ندارد که در نیمه راه بماند. ادامه این مسیر به طرف جامعه بین‌المللی است.^۱

سخنان ژان گیتون نیز اشاره به همین مطلب بود که مجدداً آن را مرور می‌کنیم:

۱. تاملی انتقادی در باب ایده حکومت جهانی حسین فراستخواه، روزنامه دنیای اقتصاد ۱۱/۶/۱۳۸۶.

در عصری که همه چیز در حال تغییر و تبدیل برق‌آسایی است، جهان به سرعت راه خود را به سوی وحدت و اتحاد می‌پیماید. مطمئن هستیم که زمانی فرا خواهد رسید که فقط يك پول واحد جریان خواهد داشت و مرزی برای جدایی سرزمین‌ها و کشورها از یکدیگر نخواهد بود. معتقدم که تمام جهان به صورت يك مجموعه واحد بدون مرز در خواهد آمد. مطمئن هستیم که روزی عدل و داد بر جهان حکمفرما خواهد بود زیرا خداوند انسان و تمام هستی را آفریده است که توسط او اداره خواهد شد. خداوند جهان را خلق نکرد مگر این که بر عدل و داد استوار باشد و خداوند انسان را آفرید تا به سر حد کمال برسد و هدف نهائی خلقت باید روزی تحقق یابد تا عقل و فلسفه خلقت شاهد چنین روزی باشند (امامی کاشانی، ۱۳۸۶ش: ج ۲، ۳۶۹).

از آنچه گذشت روشن شد که اگر در آموزه‌های دینی سخن از تشکیل حکومت واحد جهانی است این آموزه نه یک مسئله تعبدی و پیشگویی صرف که مطابق با ساخت و بافت انسان است و به تعبیر دیگر آنچه در آموزه‌های دینی در این خصوص آمده است بازتاب یک میل فطری است و ریشه در حقیقتی دارد که در نهاد آدمی به ودیعت نهاده شده است بر این اساس تشکیل حکومت عدل جهانی پدیده‌ای تحمیلی شده بر انسان نیست بلکه حقیقتی است که آدمی براساس ساخت و بافت خود مشتاق آن است و سیر حرکت طبیعی جوامع خود به خود به آن سو ختم می‌شود.

نتیجه‌گیری

در مقاله پیش رو تلاش شد تا از مساله ضرورت تشکیل حکومت جهانی که باوری دینی است تحلیلی عقلانی ارائه گردد تحلیل یاد شده بر دو استدلال ضرورت توزیع عادلانه ثروت های خدادادی و نیز ضرورت برقراری صلح جهانی استوار بود در پرتو دلایل یاد شده روشن شد که آنچه در دین اسلام با عنوان حکومت فراگیر مهدوی مطرح است باوری صرفاً تعبیدی نیست بلکه ضرورتی است که عقل نیز بر آن صحنه می گذارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۵۹ش)، *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران: دارالکتب الإسلامية، دوم.
۲. امامی کاشانی، محمد (۱۳۸۶ش)، *خط امان در ولایت صاحب الزمان* عجل الله تعالی فرجه، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول.
۳. اینشتین، آلبرت (۱۳۸۹ش)، *حاصل عمر: ۴۴ مقاله و رساله از متفکری ممتاز*، ترجمه: ناصر موفقیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ششم.
۴. راسل، برتراند (۱۳۴۳ش)، *تأثیر علم بر اجتماع*، ترجمه: مسعود حیدریان، تهران: انتشارات دهخدا، اول.
۵. سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۳ش)، «جهانی شدن و مهدویت، دو نگاه به آینده»، *فصل نامه قبسات*، شماره ۳۳.
۶. سجستانی، سلیمان بن اشعث (۱۴۱۰ق)، *سنن ابی داوود*، قم: دارالفکر، اول.
۷. صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵ش)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة*، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، سوم.
۸. طباطبائی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دهم.
۹. غنوی، امیر (۱۳۹۱ش)، «طرح اندیشه مهدویت در قرآن»، *فصل نامه مشرق موعود*، شماره ۲۳.
۱۰. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷ش)، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران: بنیاد بعثت، دوم.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۴۰۰ش)، *قیام و انقلاب مهدی* عجل الله تعالی فرجه از دیدگاه فلسفه تاریخ، قم: انتشارات صدرا، پنجاه و نهم.
۱۲. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق)، *الاسلام و العقل*، بیروت: دارالمکتبة الهلال، اول.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی